



پازل زندگی

تکه های گم شده جهان شخصی ما

نشا احتشام سرشت
دانش آموز یازدهم انسانی

«من هم معمولی ام. تنها دارایی غیر معمولی و خاص، اسمم است: جید. زندگی ام هیچ چیز خارق العاده ای ندارد. ولی هر چه باشد مال من است، برای همین می خواهم باهاش یک کاری بکنم.» زندگی همه ما مجموعه ای از تکه های گوناگون که قرار است کنار یکدیگر، تصویر معناداری را به وجود آورند. من همیشه فکرمی کنم شاید تشبیه زندگی به پازل، دور از واقعیت نباشد. زندگی را پازلی می بینم که باید تکه هایش را در طول مسیر پیدا کنیم و سر جای شان بگذاریم. البته که هر چقدر تلاش کنیم، همیشه یک تکه اش هم که شده، گم است و ناپیدا؛ شاید به همین خاطر باشد که احساس می کنیم یک جای کار زندگی همه آدم های منگد و کامل نیست! به هر نحو چه کامل شود چه ناقص بماند، در زندگی تکه هایی هستند که بزرگمان می کنند، ما را می سازند و ما را «ما» می کنند.



شاید هسته اصلی داستان و مهم ترین تکه زندگی جید، «تلاش» باشد. او می خواهد خودش را ثابت کند، از همه فرصت هایش استفاده کرده و بگوید می تواند، می تواند کنترل زندگیاش را به دست بگیرد و موفق شود کاری بزرگ انجام دهد، حتی اگر یک دختر سیاه پوست باشد

«تکه هایی که من شدند» روایتگر داستان زندگی جید و تکه هایی است که او را تشکیل می دهند. تکه هایی که به نظر جید ناقص اند و یا هیچ ربطی به هم ندارند؛ او می خواهد تمام تلاشش را بکند تا تصویری صحیح و مرتبط بسازد. شاید بخشی از این نفاسیرا بتوان از همان جلد زیبا و پرمعناش حدس زد. عکس یک دختر سیاه پوست (جید)، دوربین، اتوبوس و چند کلمه که همه اینها جدا از یکدیگر قرار گرفته اند. ماجرای جذاب جلد کتاب و اینکه چرا واژه «تکه» اینقدر در این کتاب پررنگ است را هم بهتر است خودتان بعد از خواندنش بفهمید!

شاید هسته اصلی داستان و مهم ترین تکه زندگی جید، «تلاش» باشد. او می خواهد خودش را ثابت کند، از همه فرصت هایش استفاده کرده و بگوید می تواند، می تواند کنترل زندگی اش را به دست بگیرد و موفق شود کاری بزرگ انجام دهد، حتی اگر یک دختر سیاه پوست باشد. آنچه کار جید را سخت می کند، ناقص بودن پازل زندگی اش است. به خاطر همین تلاش های او معمولی نیست و با بقیه فرق دارد. اما چه فرقی؟ او را با توصیفاتش، به عنوان دختری با پوست سیاه مانند ذغال و پایین تنه پت و پهن می شناسیم که مامان اش به زحمت به اندازه غذای در یخچال درآمد دارد و خدمتکار خانه مردم است، در حالی که دوستان جید در سنت فرانسیس، خانه های شان خدمتکار دارد. سنت فرانسیس؟ مدرسه ای که دو سالی ست جید به آنجا بورسیه شده و زندگی سختش به او یاد داده باید از هر فرصتی که در آنجا پیش می آید، استفاده کند.

جید در این کتاب همه چیز را بر ایمان دقیق توصیف می کند. من هر روز با او سوار اتوبوس های پورتلند می شدم و از هزار توی خانه هایی که مثل خواهرهای دوقلو بودند، عبور می کردم. به عابران در خیابان ها فکر می کردم و اینکه هر گوشه ای داستان خودش را دارد. هر خیابانی سؤالی می پرسد و جهان های زیادی یکدفعه فرو می ریزند. در مدرسه «سم» را می دیدم که سفید پوست است و موهای قهوه ای تیره اش را شلخته وار دم اسبی می بندد؛ لاغر است و خیلی هم کتاب می خواند. من که فکر می کنم این میزان احساس حضور در زمان و مکان های



به نظرم جید با اینکه یک نوجوان سیاه پوست آمریکایی است، اما نماینده افکار و روح همه نوجوانان جهان است. دغدغه هایش شامل حال همه ماست. از هویت و پیدا کردن نقش واقعی در زندگی گرفته تا درس خواندن و مهارت آموزی و دوست پیدا کردن را می توان با جید تجربه کرد و چیزهای زیادی یاد گرفت. البته که این کتاب فقط به نوجوانان تعلق ندارد و به نظر لازم است که هر کسی در هر سنی آن را بخواند، زیرا راهنمایی است جامع، برای یافتن و کنار هم قرار دادن صحیح تکه هایی که ما را می سازند!

مختلف و شناختن دقیق شخصیت ها، می تواند از معجزات اول شخص بودن روایت کتاب باشد. این انتخاب توأمان با لحن صمیمانه و پراحساس، من را کاملاً با جید همراه کرده بود. او فقط آنچه را ملموس است و رخ می دهد توصیف نمی کند، جید از درون روحش با مخاطب حرف می زند. در واقع ما را از حرف های ناگفته اش و تمام احساسات، دغدغه ها و فکری که حتی برای لحظه ای از ذهنش می گذرد، مطلع می کند.

نه تنها جهان شخصی جید، بلکه در روند کتاب ما با سبک زندگی برخی از مردم آمریکا، سیاه پوستان و حتی بخشی از تاریخ و گذشته آنها هم به طور کلی آشنا می شویم که این بخش واقعاً برای من جذاب بود. جید از آزار و اذیت ها و پایمالی حقوقشان می گوید، از اینکه از هر فرصتی استفاده می کند که کتاب بخواند چون روزگاری آموختن خواندن به سیاه پوستان ممنوع بوده، او همچنین من را به روز شکرگزاری هم می برد، به خانهای در دل آمریکا که ساکنانش در چنین روزی می گفتند: «ما دور میز نشستیم و جشن می گیریم که کشورمان از بومی ها دزدیده شده، کلمب هیچی را کشف نکرد.»

در کل خوشحالم که این کتاب را در نوجوانی ام خواندم، در روزگاری که تازه داشتم با مفهوم واقعی «هدف»، «رویا» و «جنگیدن» آشنا می شدم. به نظرم جید با اینکه یک نوجوان سیاه پوست آمریکایی است، اما نماینده افکار و روح همه نوجوانان جهان است. دغدغه هایش شامل حال همه ماست. از هویت و پیدا کردن نقش واقعی در زندگی گرفته تا درس خواندن و مهارت آموزی و دوست پیدا کردن را می توان با جید تجربه کرد و چیزهای زیادی یاد گرفت. البته که این کتاب فقط به نوجوانان تعلق ندارد و به نظرم لازم است که هر کسی در هر سنی آن را بخواند، زیرا راهنمایی است جامع، برای یافتن و کنار هم قرار دادن صحیح تکه هایی که ما را می سازند! «همه چیز هزار تکه می شود و بعد با خودم فکرمی کنم نکند زندگی دخترهای سیاه پوست همین است، نکند تکه پاره ها را به هم بدوزم و دوباره همه چیز از هم بشکافد، بدوزم و بشکافد. فکر می کنم یعنی راهی هست که دختری مثل من هم احساس کند کامل است؟»